

نقش آلمان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی: مطالعه موردی افغانستان

مجید عباسی* - جبار خدادوست**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۸)

چکیده

در دورهٔ پساجنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی در حوزه سیاست خارجی و امنیتی آلمان تحولات مهمی به وجود آمد و این کشور خود را برای نقش‌آفرینی و حضوری مؤثر در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل متحد مهیا کرد که از جمله مهم‌ترین این موارد حضور نیروهای نظامی آلمان در افغانستان بعد از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و سقوط طالبان، با هدف صلح‌سازی و کمک به سازمان ملل متحد برای تحقق ایجاد صلح و امنیت است.

این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که آلمان در راستای برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی چه نقشی در افغانستان ایفا کرده است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند، هرچند حضور و مشارکت فعال آلمان در افغانستان در چارچوب اهداف و منافع سازمان ناتو و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد (ایساف) به از بین بردن کامل تروریسم منجر نشده، با این همه توانسته است به توانمندسازی دولت افغانستان، بازسازی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و برقراری آرامش نسبی در این کشور کمک کند و آلمان را به یکی از کشورهای مهم جهان در کمک به سازمان‌های بین‌المللی برای تحقق اهداف انسان‌دوستانه مبدل سازد.

واژگان کلیدی: سازمان‌های بین‌المللی، تروریسم، القاعده، صلح و امنیت بین‌المللی، ایساف.

Majid_abbasi@ymail.com

Khodadoost@ut.ac.ir

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسندهٔ مسؤل)

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

آلمان کشوری است که در قلب اروپا قرار دارد و با ۹ کشور اروپایی (دانمارک در شمال، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه در غرب، سوئیس و اتریش در جنوب و چک و لهستان در شرق) همسایه است و از موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی برخوردار است. با اتحاد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ و فروپاشی نظام دوقطبی، اهمیت این کشور نسبت به دوره قبل از اتحاد بیشتر و نقش آن در تحولات اتحادیه اروپا و جهان بارزتر گردید.

کشور آلمان در دوره پس از جنگ سرد در حوزه سیاست خارجی و امنیتی خود تحولات مهمی را به وجود آورد و خود را برای حضور جدی‌تر در عرصه مسائل سیاسی - امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا و به تبع آن در سطح جهانی، در چارچوب اتحادیه اروپا، ناتو و همکاری گسترده با سازمان ملل متحد مهیا نمود که از جمله مهم‌ترین این موارد حضور نیروهای آلمانی در افغانستان بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر و ورود آمریکا به جنگ با طالبان و القاعده، آلمان هم به پشتیبانی از آمریکا وارد جنگ با تروریسم در افغانستان شد (ابتدا در ائتلاف به رهبری آمریکا و سپس در قالب ایساف). لذا آلمان که در طول دوران جنگ سرد به عنوان یک قدرت غیرنظامی شناخته می‌شد، به قدرتی فعال در عرصه مسائل سیاسی - امنیتی و دفاعی نیز مبدل گردید.

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و در چارچوب تئوری نهادگرایی نئولیبرال درصدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که آلمان در برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی چه نقشی در افغانستان ایفا کرده است؟

فرضیه مطرح شده بر این مبنا است که هرچند حضور آلمان در افغانستان در چارچوب سیاست‌های ناتو و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد (ایساف) به از بین بردن کامل تروریسم منجر نشده است، اما توانسته است به توانمندسازی دولت افغانستان، بازسازی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و برقراری آرامش نسبی در این کشور کمک نماید.

برای پاسخ بهتر به سؤال مطروحه در این پژوهش، ابتدا چارچوب نظری، سپس پیشینه نقش آلمان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به‌طور اجمال در سه سازمان مهم منطقه‌ای و بین‌المللی ناتو، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد بررسی می‌شود. در ادامه بحث تحول در سیاست خارجی و امنیتی آلمان پس از دوره پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی مورد توجه قرار می‌گیرد. در نهایت به مطالعه موردی نقش آلمان در برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور نیروهای نظامی این کشور در افغانستان پرداخته می‌شود.

چارچوب نظری: نهادگرایی نئولیبرال و نقش سازمان‌های بین‌المللی در نظام

بین‌الملل

فروپاشی جامعه ملل نقطه عطفی برای پایان عصر آرمان‌گرایی به شمار می‌رود. در دهه ۱۹۴۰ برخی از لیبرال‌ها با تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی بر این اعتقاد بودند که بسیاری از اموری را که دولت‌ها توان انجام آن را ندارند می‌توان به این گونه نهادها واگذار کرد. از جهتی باید اذعان داشت که این طرز تفکر کاتالیزوری بود برای نظریه همگرایی در اروپا و نظریه کثرت‌گرایی در ایالات متحده آمریکا. همچنین موضوع منافع مثبت ناشی از همکاری فراملی از مباحثات محوری نهادگرایی لیبرال به شمار می‌رود که در موضوعات مربوط به نهادگرایان نئولیبرال نیز جایگاه خاصی دارد. لذا از دیدگاه محققانی مانند "هاس" نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای همتای ضروری دولت‌های مستقل هستند که ظرفیتشان برای ادامه هدف‌های رفاهی رو به کاهش گذارده است و سیاست جهانی دیگر نمی‌تواند مانند سه قرن پیش در حوزه انحصاری دولت‌ها باشد. همچنین از نظر رابرت کوهن و ژوزف نای اینک باید بر نقش محوری بازیگرانی مانند گروه‌های ذی‌نفوذ، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی توجه خاص داشت (قوام، ۱۳۸۴: ۷۱-۷۰).

لیبرال‌ها معمولاً دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به نقش نهادهای بین‌المللی در ایجاد و گسترش همکاری بین‌المللی دارند. از این دیدگاه از نهادهای بین‌المللی می‌توان برای افزایش یا تثبیت مزایای صلح، مانند وابستگی متقابل اقتصادی و افزایش هزینه‌های جنگ از طریق تنبیه جمعی تجاوز استفاده کرد. در شاخه نهادگرایی لیبرالیسم، به‌طور خاص می‌توان به نظریه‌های کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و نهادگرایی نئولیبرال اشاره کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۵۹).

نهادگرایی نئولیبرال یا نئولیبرالیسم نظریه‌ای نظام‌مند از نوع تصویر سوم است که منبع و مرجع رفتار و سیاست خارجی کشورها را نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن می‌داند. این نظریه حاصل تلاش نظری برای تلفیق دو پارادایم متمایز لیبرال و واقع‌گرا در روابط بین‌الملل است که سه عنصر ناشی از این دو مشرب فکری را باهم ترکیب می‌کند. نخست، نئولیبرالیسم، نقش مهمی را که کشورها در روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند به رسمیت می‌شناسد و به تبع آن منافع ملی و قدرت آن‌ها را مورد توجه جدی قرار می‌دهد. دوم، انگیزه‌های قوی و قاطعی را که برای همکاری از راه وابستگی متقابل در سطح بین‌المللی ایجاد می‌شود مدنظر قرار می‌دهد. سوم بر شیوه‌هایی که نهادهای بین‌المللی به ادراک منافع ملی و ارجحیت‌های کشورها، از طریق تأثیرگذاری به محاسبات هزینه-فایده حاصل از اقدامات و کنش‌های مختلف شکل می‌دهند، تأکید می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۳۸). لذا در دهه ۱۹۸۰ کثرت‌گرایی، به نهادگرایی

نولیبرال تغییر شکل داد و توانست بسیاری از متفکران بانفوذ را به خود جلب کند (قوام، ۱۳۸۴: ۷۵). رابرت کیون، رهبر مکتب هاروارد نظریه لیبرال بین‌المللی، در ادامه نظریه پردازی‌های خود در حوزه فراملی و وابستگی متقابل، مهم‌ترین نظریه‌پرداز نهاد‌گرای نولیبرال نیز محسوب می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۴).

نهاد‌گرایان نولیبرال مانند نئورئالیست‌ها به نقش کشورها و قدرت آن‌ها در نظام بین‌الملل اذعان دارند. همچنین کشورها را بازیگران عاقل می‌دانند که درصدد به حداکثر رساندن منافع خود هستند و مهم‌تر اینکه آن‌ها نظام بین‌الملل را آنارشیک و فاقد یک مرجع اقتدار مرکزی می‌دانند، اما برخلاف نئورئالیسم، نهاد‌گرایی نولیبرال به نقش سازنده نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل مستقل از توزیع قدرت بین کشورها اعتقاد دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۱۰۳). نهاد‌گرایی نولیبرال، نظام بین‌الملل را صرفاً برحسب توزیع قدرت بین‌المللی تعریف نمی‌کند. زیرا نظام بین‌الملل علاوه بر ساختار قدرت از فرایندهای سیاسی از جمله الگوهای منظم کنش یا اقدام که از آن‌ها به‌عنوان نهادهای بین‌المللی یاد می‌شود نیز برخوردار است. به عبارت دیگر، نظام بین‌الملل دو جنبه ساختار و فرایند دارد. ساختار به معنای چگونگی توزیع قدرت بین کشورهاست و فرایند به صورت الگوهای تعامل یا شیوه‌ای که کشورها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند تعریف می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۳۹). از منظر نولیبرالیسم نقش اساسی در ارتقا و تسهیل همکاری‌های بین‌المللی را نهادهای بین‌المللی ایفا می‌کنند. در چهارچوب نهادها و رژیم‌های بین‌المللی امکان اجرای استراتژی‌های مختلف فراهم می‌شود. به عبارتی نهادهای بین‌المللی به معنای الگوهای شناخته‌شده رفتار یا عمل است که حول آن، انتظارات بازیگران همگرا و به هم نزدیک‌تر می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

بنابراین به نظر می‌رسد نهاد‌گرایان بیشتر از واقع‌گرایان می‌توانند رفتار دولت‌ها و تعقیب منافع امنیتی و بقای دولت‌ها را تبیین کنند. نهاد‌گرایان ضمن پذیرش مرجعیت دولت درصدد هستند حوزه روابط بین‌الملل را گسترش دهند تا علاوه بر مسائل امنیتی صرف، شامل سایر منافع نیز بشود (کلودزیچ، ۱۳۹۰: ۱۸۴). نولیبرال‌ها استدلال می‌کنند که کشورها منافع ملی خود را با توجه به قدرت ملی و نیاتشان تعریف می‌کنند. عوامل تعیین‌کننده منافع ملی کشورها، مبتنی بر چارچوب نهادی که کشورها در آن تعامل دارند و نیز توزیع بین‌المللی قدرت و جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۴۱).

لیبرالیسم به لحاظ سیاسی بر پاره‌ای از سیاست‌ها، منافع، ارزش‌های خاص و مشخص تأکید می‌ورزد. برخی از این مبانی و ارزش‌ها عبارت‌اند از: حمایت قوی از دموکراسی که برای مشروعیت یک دولت حیاتی است، حمایت قوی از مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار آزاد،

اعتقاد به شکل‌گیری و وجود روابط آزاد و شفاف میان جوامع در تجارت، سرمایه‌گذاری و جریان آزاد اطلاعات و تبادل افکار و ایجاد مناسبات فرهنگی و حمایت قوی از همکاری در مسائل بین‌المللی و پشتیبانی از ارتقای حقوق بشر در جوامع مختلف. به عبارتی دیگر می‌توان این موضوعات را در محورهای چندگانه لیبرالیسم اقتصادی یا تجاری، لیبرالیسم حقوق بشری، لیبرالیسم نهادی یا سازمان بین‌المللی و لیبرالیسم دموکراتیک طبقه‌بندی کرد (کالینز، ۱۳۹۲: ۸۵).

لیبرالیسم اقتصادی بر مزایای اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌الملل تأکید دارد، اما لیبرالیسم حقوق بشری به موضوع حقوق بشر می‌پردازد. ریشه این طرز تفکر از دغدغه و نگرانی دولت‌ها از نحوه رفتار همسایگان خود با گروه‌های نژادی، قومی و مذهبی علاقه‌مند به آن‌ها نشأت می‌گیرد. در ابتدا این نگرانی‌ها به شکل فشارهای دیپلماتیک، مداخله نظامی و توافق‌نامه‌های صلح ابراز می‌شد. امروزه حامیان رهیافت لیبرالیسم از یک فهرست بلندبالای حقوق بشری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، بهداشتی، سیاسی، جنسیتی و سایر موضوعات مرتبط با رفع محرومیت و تبعیض نژادی حمایت می‌کنند. دولت‌های دموکراتیک همواره با اعمال فشار بر سایر دولت‌ها خواستار حمایت و حساسیت بیشتر آن‌ها در موضوعات مرتبط با حقوق بشر هستند. البته بیشتر این دولت‌ها مواضع دوگانه‌ای نسبت به مسئله حقوق بشر در قبال کشورهای مختلف دارند و اصول مدنظر آن‌ها لزوماً با ارزش‌های والای انسانی و فرهنگ‌های مختلف سازگار نیست.

لیبرالیسم نهادی یا سازمان‌های بین‌المللی در تلاش است با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی به ارتقای سطح همکاری‌های بین‌المللی بپردازد و امنیت ملی و امنیت بین‌الملل را بیش‌ازپیش تقویت کند. این ایده در اوایل قرن بیستم از طریق جامعه ملل و پس از پایان جنگ جهانی دوم با ایجاد سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سایر نهاد‌های بین‌المللی دیگر پیگیری شد. در دهه‌های پس از آن نیز سازمان‌های زیادی تشکیل شده‌اند که تأکیدی بر استمرار همکاری و مشارکت در سطح بین‌الملل است. همچنین شکل‌گیری دو تحول دیگر نیز موجب تقویت این نوع فعالیت‌ها شده است. اولین تحول افزایش تعداد و حجم فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی بود. در واقع می‌توان گفت این تغییر و تحولات به مفهوم همکاری و مشارکت بین‌المللی بعد تازه‌ای افزوده است. تحول بعدی شکل‌گیری مفهوم "رژیم‌های بین‌المللی" است که موجب گسترش و تعمیق مفهوم همکاری بین‌المللی شده است. این نوع همکاری‌ها در پاره‌ای از موارد به شکل معیارها، هنجارها و ایجاد تفاهم در برخی موضوعات مهم و حساس از جمله منع گسترش و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و استفاده نکردن از تسلیحات

اتمی در آمد. امروزه تمام این نوع فعالیت‌ها در قالب نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد. در مجموع لیبرالیسم حدود یک قرن است که علاقه فراوانی از خود برای ایجاد سازمان‌های بین‌المللی نشان داده است و در سال‌های اخیر حمایت از به کارگیری سازمان‌های غیردولتی و رژیم‌های بین‌المللی به این نوع فعالیت‌ها افزوده شده است (کالینز، ۱۳۹۲: ۹۴-۸۹).

رویکرد لیبرالیسم دموکراتیک در تعقیب اهداف ملی استفاده از شیوه‌های غیر خشونت‌آمیز است. مهم‌ترین شاهد این مدعا نیز نظریه صلح دموکراتیک است که شاخص و معرف لیبرالیسم دموکراتیک است. الگو و گفتمان غالب در این نظریه این است که دموکراسی‌های لیبرال هرگز با یکدیگر جنگ نمی‌کنند. در حقیقت، این دموکراسی‌ها برای شرکت در جنگ احتمالی با یکدیگر نیز هیچ‌گونه تلاش و فعالیتی از خود نشان نمی‌دهند. دموکراسی‌های لیبرال با وجود برخورداری از آمادگی نظامی و تسلیحاتی کافی هیچ‌گاه موجب ناامنی برای سایر دموکراسی‌ها نمی‌شوند و در مواقعی هم که با یکدیگر اختلاف عمیق پیدا می‌کنند باز هم در کنار یکدیگر به همزیستی مسالمت‌آمیز خود ادامه می‌دهند.

می‌توان گفت دموکراسی‌ها در حقیقت نوعی جامعه امنیتی کثرت‌گرا را تشکیل می‌دهند. این دولت‌ها حتی به رغم عدم برخورداری از یک قدرت فائقه و برتر تهدیدی از سوی سایر دولت‌ها احساس نمی‌کنند؛ با این حال لیبرالیسم از گسترش دموکراسی به منظور تحقق امنیت حمایت می‌کند و بر این عقیده است که برای ایجاد صلح باید سطح دموکراسی در جوامع ارتقاء یابد و هدف نهایی آن نیز ایجاد یک جامعه امنیتی تکثرگرا در سرتاسر جهان است. البته صاحب‌نظران به این امر اذعان دارند که دولت‌های دموکراتیک همواره آماده جنگ با دولت‌های غیردموکراتیک هستند. از این رو می‌توان گفت، صرفاً این صلح‌طلبی دموکراسی‌ها نیست که موجب شکل‌گیری صلح دموکراتیک می‌شود. هرچند تحلیلگران لیبرالیست در مورد عوامل به وجود آورنده صلح دموکراتیک به هیچ‌عنوان اتفاق نظر ندارند ولی وجود این شرایط در روند گسترش و ارتقای سطح دموکراسی خللی وارد نکرده است و صلح دموکراتیک هم‌اکنون به بخش اصلی سیاست خارجی دموکراسی‌های لیبرال تبدیل شده است، هرچند که واکنش جورج دبلیو بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا به حملات ۱۱ سپتامبر، پیشنهاد آغاز جنگ برای پایان بخشیدن به تروریسم و بخش عمده طرح وی نیز ارتقای دموکراسی در خاورمیانه بود. البته جهان غرب برای ایجاد صلح و حکومت‌های مسئولیت‌پذیر در جوامعی که با جنگ داخلی روبه‌رو هستند چند رویکرد مختلف را در نظر گرفته است: مداخله برای ارتقای حاکمیت قانون، ارتقای احزاب سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد، ایجاد رسانه‌های فعال و حقوق مدنی (کالینز، ۱۳۹۲: ۹۷-۹۵).

از طرفی حمله به برج‌های مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ لطمات و خسارات گسترده‌ای به بار آورد و خطر تروریسم بیش از هر زمان دیگری موجب نگرانی دولت‌ها و به پدیده امنیتی مهم جهان تبدیل گردید. به طوری که امروزه دیگر خبری از جنگ ابرقدرت‌ها نیست و حمایت آشکار از گروه‌های تروریستی می‌تواند به واکنش نظامی وسیعی منجر شود. همانند آنچه در مورد طالبان در افغانستان مشاهده شد. سازمان‌های تروریستی نیز در واکنش به حملات دولت‌ها، شبکه‌ها و حلقه‌های ارتباطی مختلفی به وجود آورده‌اند. برخی گروه‌ها همانند القاعده دارای ساختارهای شبکه‌ای هستند. در مجموع به تروریسم می‌توان از سه منظر نگریست: حل و فصل آن با ابزار نظامی (جنگ علیه تروریسم)، مقابله با آن از طریق شیوه‌های معمولی پلیسی (تروریست‌ها به عنوان یک مجرم) و یا برخورد با آن به عنوان یک بیماری (تروریسم تنها یک بیماری است).

اقدام‌های ضد تروریستی را می‌توان در حوزه پیشگیری، واکنش به حملات، همکاری‌های بین‌المللی و تأثیرات اقدامات امنیتی بر آزادی‌های مدنی جستجو کرد. همکاری میان کشورها و اقدام نظامی، شیوه مهمی برای مقابله با اقدامات تروریستی است. در این رابطه، سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان و قطع حمایت این رژیم از القاعده با اجماع و حمایت جامعه جهانی مواجه شد. (کالینز، ۱۳۹۲: ۲۶۹-۲۶۵). از طرفی دیگر امروزه احیای قدرت دولت در سراسر جهان صنعتی شده پس از حملات یازده سپتامبر شکل‌های فراوانی به خود گرفته است. از جمله اعمال محدودیت‌های جدید بر آزادی‌های مدنی، افزایش اختیارات نظارت بر افراد و بازداشت آن‌ها، تقویت بودجه نظامی و گسترش سرویس‌های اطلاعاتی و افزایش مداخله دولت در سراسر جهان به ویژه مداخله ائتلاف‌های تحت رهبری آمریکا در افغانستان و عراق در پاسخ به تهدیدهای برآمده از تروریست اسلامی (القاعده و داعش) و خطرهای تسلیحات کشتار جمعی بوده است. از این رو به دنبال وقوع هر حمله تروریستی، دولت‌هایی که خود را قربانیان بی‌گناه می‌دانند، جسارت یافته‌اند که در امور داخلی سایر دولت‌ها حتی به طور پیشدستانه مداخله کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

همچنین از دیدگاه نهادگرایان نئولیبرال سازمان‌های بین‌المللی که ائتلافی از دولت‌ها برای مدیریت و حل و فصل مسائل بین‌المللی محسوب می‌شوند از کارایی بالاتری برای پاسخگویی به نیازهای جامعه بین‌المللی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برخوردارند. آن‌ها منافع همگان را تأمین می‌کنند. از دولت محوری مبتنی بر قدرت و بازی حاصل جمع صفر میان بازیگران جلوگیری به عمل می‌آورند و از منظر حقوق بین‌الملل نیز دارای مشروعیت هستند. لذا عملکرد دولت‌ها در قالب این سازمان‌ها نیز واجد شرایط حقوقی و سیاسی بین‌المللی است.

به‌طور خلاصه نهادگرایی نئولیبرال (نئولیبرالیسم) نظریه‌ای در مورد نهادهای بین‌المللی است که تلاش می‌کند رابطه این نهادها با دولت‌ها را تبیین کند و درصدد تلفیق سه عنصر اساسی است. اول، این نظریه نقش مهمی که کشورها در روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند را به رسمیت می‌شناسد و به طبع آن منافع و قدرت آن‌ها را مورد توجه جدی قرار می‌دهد. دوم، انگیزه‌های قوی و قاطعی که برای همکاری به‌وسیله وابستگی متقابل بین‌المللی در سطح بین‌المللی ایجاد می‌شود را مدنظر قرار می‌دهد. سوم، بر راه و روش‌هایی که نهادهای بین‌المللی بر ادراک منافع ملی و ترجیحات کشورها، از طریق تأثیرگذاری بر محاسبات سود و زیان اقدامات مختلف تأثیر می‌گذارند، تأکید می‌کند و می‌تواند نظریه مناسبی برای تبیین و تحلیل نقش آلمان در قالب سازمان‌های بین‌المللی باشد.

پیشینه حضور آلمان در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری در حفظ صلح و امنیت

نخستین قدم آلمان در پیوستن به سازمان‌های دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا با عضویت در «اتحادیه اروپای غربی» در سال ۱۹۵۴ برداشته شد. اما به‌موجب «پیمان ماستریخت» (مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۹۱) که آلمان هم از امضاکنندگان آن بود قرار شد از اتحادیه اروپای غربی به‌عنوان بازوی نظامی اتحادیه اروپایی استفاده شود. لذا این اتحادیه در نوامبر ۲۰۰۰ منحل و عملاً در اتحادیه اروپا ادغام گردید (رحمانی، ۱۳۷۹: ۳۲۵).

مهم‌ترین سازمان امنیتی - دفاعی که آلمان تاکنون به عضویت آن درآمده است می‌توان به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» اشاره کرد. آلمان در سال ۱۹۵۵ به عضویت این پیمان درآمد و از ۵ می ۱۹۹۵ نیز رسماً به ناتو ملحق شد. می‌توان گفت در واقع اتحادیه اروپای غربی راه را برای پیوستن آلمان به ناتو هموار کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۲۴۱). با پایان جنگ سرد ناتو توجیه عقلانی اولیه خود را که بازدارندگی تهدید شوروی بود از دست داد. با این وجود سیاستمداران آلمانی اصرار داشتند که ناتو به عنوان سازمان امنیتی اصلی در اروپا باقی بماند، هم به عنوان یک سیاست تضمینی علیه زیاده خواهی روسیه و هم به‌عنوان اساس تشکیلات نظام جدید امنیتی چندجانبه در اروپا. بنابراین دولت آلمان به طور فعال برنامه مداخله برای صلح ناتو در دموکراسی‌های جدید اروپای مرکزی و شرقی را تقویت کرد و درهای ناتو به روی اعضای جدید این منطقه را گشود. لذا درحالی که دهه ۱۹۹۰ به پایان خود می‌رسید ناتو نیز به طور موفقیت‌آمیزی خود را به ائتلافی با قابلیت انطباق با دستورالعمل امنیتی پس از جنگ سرد تبدیل کرد. طرح مداخله برای صلح به صورت موفقیت‌آمیزی به اجرا درآمد و ناتو چارچوب

راهبردی جدیدی را در پیش گرفت. نیروهای حافظ صلح تحت هدایت ناتو به بوسنی، لهستان، جمهوری چک و مجارستان اعزام شدند و ناتو نخستین عملیات نظامی موفقیت‌آمیز خود را در کوزوو انجام داد. آلمان نیز به صورت قابل توجهی در این تحولات ایفای نقش کرد و در برخی موارد حتی نقش اساسی در موفقیت آن‌ها داشت. باین وجود اکثریت اروپائیان و از جمله آلمان طرفدار نقش محدودتر و از لحاظ منطقه‌ای متمرکزتر برای آینده ناتو می‌باشند، در حالی که بسیاری در آمریکا می‌خواهند ناتو نقش فعال‌تری در مقابله با تهدید علیه منابع انرژی جهانی، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم ایفا کند. همچنین با آغاز قرن ۲۱ اروپائیان و بیشتر از همه آلمان خواستار رویکردهای چند جانبه و اساساً غیرنظامی در سیاست خارجی خود از قبیل مذاکره و سازش و مصالحه شدند. (Pudget, 2003: 196-198)

همچنین اتحادیه اروپا نیز مهم‌ترین سازمان اقتصادی و سیاسی-امنیتی اروپایی است که آلمان به عضویت آن درآمده است و یکی از قدرتهای مهم و تأثیرگذار در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی-دفاعی این اتحادیه به حساب می‌آید. اتحادیه اروپا در اول مارس سال ۲۰۰۰ سه نهاد دفاعی-امنیتی در بروکسل ایجاد کرد که اولین ارگان‌ها و ساختارهای دفاعی اتحادیه اروپا محسوب می‌شوند: کمیته امنیتی و سیاسی، کمیته نظامی و ستاد نظامی. بدین ترتیب روند حرکت اعضای اتحادیه اروپا به سمت ایجاد سیاست دفاعی و امنیتی مشترک نیز به مرحله اجرا رسید که آلمان باسزده هزار و پانصد نفر نیرو بیشترین مشارکت را در تأمین نیروی ۶۰ هزار نفری واکنش سریع داشت (خدادوست، ۱۳۹۱).^۱ در طول سال‌های دهه ۱۹۹۰ آلمان با توسعه سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا (CFSP) به عنوان بخشی از یک هدف کلی به دنبال پایه‌ریزی اتحادیه‌ای کاملاً سیاسی و متعهد و پایبند به ایجاد یک دفاع مشترک اروپایی بود، ضمن اینکه به حفظ ناتو به عنوان پایه و اساس چارچوب امنیتی اروپا هم اعتقاد داشت. در حقیقت حمایت قاطعانه برلین از سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا برخی مفسران را حتی بر آن داشت تا سیاست آلمان را اروپا زده توصیف کنند. از طرفی دیگر تغییر در نقش بین‌المللی آلمان تأثیر مهمی بر نقش نیروهای مسلح این کشور نیز داشته است، به طوری که از اوایل دهه ۱۹۹۰ تعداد نفرات ارتش تقریباً به نصف رسیده و از حدود ۵۰۰ هزار نفر به ۲۵۰ هزار نفر کاهش یافت، اما بسط و توسعه در چارچوب ناتو و سیاست دفاعی-امنیتی اروپا و توانمندی‌های استقرار سریع نیروهای نظامی تأثیر مهمی بر نیروی نظامی آلمان گذاشته است. لذا از سال ۱۹۹۹ انگیزه اصلی برای بازسازی ارتش فدرال، توسعه و گسترش سیاست

۱. خدادوست، جبار (۱۳۹۱/۰۴/۱۹)، "آلمان و همگرایی اروپا-۲"، خبرگزاری مهر.

امنیتی و خارجی اتحادیه اروپا بوده و از همین رو آلمان بازیگر اصلی در عرصه بسط و توسعه سیاست دفاعی و امنیتی اروپا است؛ بنابراین از زمانی که سیاست دفاعی اروپا پا به عرصه ظهور گذاشته آلمان نیز پیش‌تاز مأموریت‌هایی در بالکان، آفریقا، افغانستان و جاهای دیگر بوده است (گرین، ۲۰۱۰: ۱۳۹۰-۲۱۵-۲۱۴).

علاوه بر آن آلمان با حضور در ناتو و سازمان دفاعی و امنیتی اروپا (ESDP) که در سال ۲۰۰۳ ایجاد شد عملاً پذیرفت که نقش این کشور در حفظ صلح و امنیت جهانی پررنگ‌تر از قبل شود. (Green, 2008: 166) لذا به نظر می‌رسد، بعد از انتخاب آنگلا مرکل بعنوان صدر اعظم در سال ۲۰۰۵، هروقت که آلمان اولویت‌ها و منافع‌اش مورد تهدید واقع می‌شود با اعتماد به نفس بیشتری در جهت اعاده آن حرکت می‌کند. (Green, 2008: 147) ولی علیرغم همه این مسائل دولت آلمان همچنان متعهد به اروپا بوده و در عرصه عملیاتی کردن توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظامی اتحادیه اروپا در چارچوب سیاست دفاعی و امنیتی مشترک، بازیگر اصلی می‌باشد. (Green, 2008: 156) همچنین باید یاد آور شد که یورو و اتحادیه اروپا ارزش راهبردی در سیاست و اقتصاد آلمان دارد و دولت آلمان بارها نشان داده است اگر چه آلمان در مواردی در مسیر منافع ملی خود حرکت می‌کند لیکن در نهایت مسیر اروپایی را انتخاب خواهد کرد (کیانی، ۱۳۹۱: ۱۴۹).

در سطح بین‌المللی نیز سازمان ملل متحد مهم‌ترین نهادی است که آلمان به عضویت آن درآمده است. جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۷۳ به عضویت این سازمان درآمد و در راستای تحقق امنیت دسته جمعی به عنوان عضوی فعال در سازمان ملل متحد نیز مشارکت دارد. به طوری که امروزه عضویت در سازمان ملل متحد به ستون اصلی سیاست آلمان برای حفظ صلح، امنیت و حقوق بشر تبدیل شده است (وزارت امور خارجه آلمان، ۲۰۰۳: ۲۱۵). به‌منظور رسیدن به این اهداف آلمان در سازمان ملل متحد بسیار فعال می‌باشد و در زمینه همکاری‌های بین‌المللی تعهداتی را پذیرفته و در عملیات پاسداری صلح مشارکت نموده (رحمانی، ۱۳۷۹: ۳۳۲-۳۳۱) و نیروهای زیادی را در مأموریت‌های بین‌المللی برای جلوگیری از بحران‌ها و حل منازعات در اختیار سازمان ملل متحد قرار داده است (وزارت امور خارجه آلمان، ۲۰۰۸: ۱۰). لذا یکی از مهم‌ترین هدف‌های سیاست خارجی آلمان تقویت نقش سازمان ملل متحد به عنوان مرکز اصلی حل و فصل اختلافات بین‌المللی می‌باشد. آلمان مایل است این سازمان جهانی نه فقط به مناقشات بین دولت‌ها پردازد، بلکه برای مشکلات آلودگی محیط زیست، رشد جمعیت و فقر نیز راه‌حل‌هایی بیابد. آلمان در انواع مأموریت‌های حفظ صلح با تأمین نیروهای پلیس و حمایت‌های لجستیکی، فنی و اعزام کارشناسان و متخصصان غیر نظامی شرکت نموده است.

دولت آلمان با دخالت در امور سیاست توسعه، مذاکرات شمال و جنوب، نمایندگی سازمان ملل متحد در مناطق بحرانی و در حال جنگ طی دهه ۱۹۹۰ توانست اعتماد بین‌المللی را نسبت به سیاست خارجی خود کسب نماید (رحمانی، ۱۳۷۹: ۳۳۲-۳۳۱). آلمان که تقریباً بدون وقفه عضو کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بوده است، در سال ۱۹۹۳ نقش برجسته‌ای در ایجاد «کمیساریای عالی حقوق بشر» ایفا کرد و لذا مرکز ثقل فعالیت خود در سازمان ملل متحد را معطوف به سیاست حقوق بشر کرده است. همین امر در مورد خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی نیز صادق است که با تلاش آلمان از جمله به ایجاد فهرست تسلیحاتی سازمان ملل متحد درباره جریان سلاح‌های متعارف منجر شده است (وزارت امور خارجه آلمان، ۲۰۰۳: ۲۱۹-۲۱۵).

درخواست عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد یکی دیگر از فعالیت‌های مهم آلمان می‌باشد: با توجه به فعالیت‌های فراوان آلمان و اعتبار زیادی که به واسطه این فعالیت‌ها بدست آورده است. تاکنون بیش از پنج بار به عضویت غیر دائم شورای امنیت درآمده است. هدف دولت آلمان این است که با عضویت خود در این شورا نقش خود را در حفظ صلح و امنیت بین‌الملل تقویت کند. اندیشه راهنمای آلمان در این زمینه مفهومی گسترده‌تر از امنیت است که حقوق بشر، سیاست‌های توسعه و جنبه‌های اقتصادی را نیز دربرمی‌گیرد. علاوه بر اینها دولت فدرال آلمان برای حل مناقشات منطقه‌ای به‌طور اصولی برای همکاری‌های مشترک اولویت قائل می‌باشد و معتقد است طرح‌های مربوط به پیشگیری از مناقشات و استراتژی‌های بعد از حل مناقشات می‌بایست توسعه داده شوند (وزارت امور خارجه آلمان، ۲۰۰۳: ۲۱۶). کمک‌های مالی به سازمان ملل متحد یکی از عوامل فشار کشورها برای عضویت دائم در شورای امنیت است، آلمان نیز یکی از کشورهای اصلی نامزد عضویت دائمی در شورای امنیت است. آلمان ۸٫۶۶ درصد بودجه سازمان ملل متحد را پرداخت می‌نماید و پس از آمریکا و ژاپن سومین کشور است (UN.DOC.ST). این کشور به لحاظ مالی بیش از روسیه، چین، انگلستان و فرانسه که اعضای دائمی شورای امنیت هستند در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نقش دارد.

آلمان از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ با وجود کسب عدم هرگونه موفقیتی همواره تلاش کرده است جایگاه ثابتی در شورای امنیت بدست آورد. نداشتن کرسی ثابت آلمان را نسبت به انگلستان و فرانسه که در عرصه جهانی حضور فعال‌تری داشته‌اند قدری کم اعتبار و دچار مشکل می‌کند. البته عضویت فعال آلمان در اتحادیه اروپا تا حدی از این مشکل می‌کاهد (گرین، ۱۳۹۰: ۲۱۰). لذا دولت آلمان در سال ۱۹۹۴ از طریق رأی دادگاه عالی قانون اساسی راه شرکت ارتش خود را در مأموریت‌های سازمان ملل متحد باز نمود و نشان داد که می‌تواند

مسئولیت یک عضو دائمی شورای امنیت را بپذیرد. مقامات آلمانی به دفعات علاقه خود را به عضویت دائم در این شورا اعلام داشته و آمادگی دولت آلمان را به پذیرش مسئولیت بیشتری در قبال سازمان ملل متحد ابراز نموده‌اند. آلمان بر این نظر است که حتی کشورهای دیگر نیز بایستی به عضویت شورای امنیت در آیند و به خصوص دولت‌های آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین حضور گسترده‌تری در این شورا داشته باشند (رحمانی، ۱۳۷۹: ۳۳۵).

از زمان اعلام نامزدی آلمان برای عضویت دائم در شورای امنیت این نکته نیز روشن شد که این کشور کاملاً متفاوت از گذشته و با قدرت بیشتری برای کسب منافعش وارد میدان می‌شود و در صورت یافتن جایگاه دائمی در شورای امنیت به خوبی می‌تواند پیشرفت کند.^۱ آنچه که مسلم است آلمان علیرغم اینکه عضو دائم شورای امنیت نمی‌باشد اما در این شورا حضور پررنگی دارد و از جمله این موارد حضور این کشور در گروه ۵+۱ برای حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران می‌باشد که در صورت عضویت دائم تأثیرگذاری این کشور بر تصمیمات شورای امنیت با توجه به قدرت اقتصادی بالایی که دارد قطعاً بیشتر خواهد بود. در مجموع آلمان برای حل منازعات بین‌المللی و حمایت از صلح، دموکراسی و توسعه در بسیاری از نقاط جهان حضوری سودمند دارد و در جهت پیشگیری و مدیریت بحران‌های موجود تلاش زیادی می‌کند و تاکنون نیز توانسته است تصویری از خود به‌عنوان عضوی مؤثر و مسئولیت‌پذیر در جامعه جهانی ارائه کند.

تحول در سیاست خارجی و امنیتی آلمان پس از پایان جنگ سرد

از سال ۱۹۴۹ سیاست خارجی و امنیتی آلمان تحت تأثیر ضرورت تعریف دوباره از نقش این کشور در جهان قرار داشته و مشخصه و مولفه این سیاست هم تعهد کامل به تعامل و همکاری در چارچوب نهادهای چندجانبه و عدم استفاده از نیروی نظامی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی بوده است. از زمان اتحاد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد سیاست خارجی این کشور نیز به‌طور اساسی تغییر کرده و سیاستمداران آلمانی نیروهای نظامی را مسئول تامین ثبات و امنیت بین‌المللی می‌دانند. نیروهای نظامی آلمان نیز این روزها در کنار نیروهای نظامی دیگر کشورها در گوشه و کنار جهان مشغول فعالیت هستند، ولی با این وجود سیاست خارجی آلمان در مواجهه با یکسری از چالش‌های جدید و گوناگون دچار ابهام است. دولت‌های فدرال با تأکید بر اینکه سیاست خارجی آلمان بعد از سال ۱۹۹۰ ثابت و خلل‌ناپذیر مانده، مکرراً خود

1. Hellmann, Gunther., (2011), "Deutschlands neue Rolle in der Welt und wie sie zu gestalten waere, Available at... <http://www.internationalepolitik.de>

را به تعامل چند جانبه در چارچوب اتحادیه اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد پایبند و مقید دانسته و این تعهد و پایبندی را در جهت اجتناب از هرگونه شک و شبهه مبنی بر اینکه آلمان به محض رسیدن به اتحاد یک سیاست خارجی یک‌جانبه اتخاذ خواهد کرد، پذیرفته‌اند، در عین حال سیاستمداران آلمانی اعلام داشته‌اند این کشور قطعاً به یک بازیگر فعال عرصه بین‌الملل در دوره پس از جنگ سرد تبدیل خواهد شد (گرین، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

تجاوز عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ نخستین آزمون سیاست امنیتی و خارجی آلمان متحد بود، در حالی که ایالات متحده آمریکا ائتلاف بین‌المللی گسترده‌ای را برای مقابله با این تجاوز آرایش می‌داد، دولت «هلموت کهل» استدلال می‌کرد که براساس قانون اساسی آلمان قادر به اعزام نیروهای نظامی برای جنگ در کنار متحدینش در خارج از منطقه عملیاتی ناتو نیست. در عوض آلمان حمایت و پشتیبانی مالی گسترده‌ای برای ائتلاف فراهم آورد و نقش فعال دیپلماتیک را در صحنه بین‌المللی ایفا کرد. هرچند این موقعیت و جایگاه به‌طور گسترده با حمایت افکار عمومی آلمان مواجه شد اما این رهیافت و عملکرد دولت آلمان نسبت به جنگ خلیج فارس (جنگ اول) از سوی بسیاری از متحدین آلمان در ناتو مورد انتقاد قرار گرفت و رویکرد آلمان مغایر با مسئولیت‌های بین‌المللی که از وحدت آلمان نشأت می‌گرفت دانسته شد و لذا جنگ خلیج فارس تنش را در قلب سیاست امنیتی آلمان پس از جنگ سرد نمایان کرد. از طرفی آلمان از چندجانبه‌گرایی و همکاری با متحدینش طرفداری می‌کرد، اما از سویی دیگر عملیات‌های مدیریت بحران نظامی خارج از منطقه را مغایر با قانون اساسی و نامتناسب با تلاش یک قدرت غیرنظامی برای فائق آمدن بر میدان نظامی‌گری گذشته می‌دانست. (Duffield, 1998: 219-220)

از همین رو دولت آلمان استراتژی گام به گام را برای اعزام نیروهایش در مأموریت‌های بشردوستانه تحت نظارت سازمان ملل متحد در خارج از منطقه ناتو به اجرا گذاشت. این استراتژی در وهله نخست اعزام نظامیان را به مناطق جنگی شامل نمی‌شد، در عوض آلمان نیروهای واحدهای پشتیبانی، فنی و پزشکی را اعزام کرد. برای مثال نیروهای آلمانی در آوریل ۱۹۹۱ برای توزیع اقلام به مهاجرین کرد عراقی بکار گرفته شدند و در ژولای ۱۹۹۲ در عملیات نجات بشردوستانه در سارایوو شرکت کردند. هدف از این مأموریت‌ها و مأموریت‌های مشابه آشنا کردن تدریجی مردم آلمان با ایده نقش خارج از منطقه (حوزه ناتو) ارتش آلمان و آماده‌سازی زمینه سیاسی برای مداخله بشردوستانه و مدیریت بحران‌های نظامی بود. لذا اولین گروه کلاه آبی‌های ارتش آلمان در کامبوج (۳-۱۹۹۲) بکار گرفته شدند، جایی که آلمان یک واحد پزشکی را برای کمک به دولت انتقالی در کامبوج اعزام داشت. واحدهای ارتش نیز متعاقباً به سومالی (۱۹۹۳-۱۹۹۲) و برای مأموریت‌های غیر جنگی اعزام شدند، اما بحران

یوگسلاوی مهم‌ترین عامل شتاب‌دهنده توسعه و تحول در سیاست امنیتی جدید آلمان بود. (Pudget, 2003: 188-189)

لذا جنگ‌های تجزیه یوگسلاوی که این مقطع چالش‌زا را به وجود آورد، به صورت کاتالیزوری برای تعریف نقش جدید ارتش آلمان و به‌عنوان بخشی از ارزیابی گسترده‌تر سیاست خارجی و امنیتی آلمان عمل کرد. همان‌گونه که اسناد جمع‌آوری شده نشان می‌دهد پاکسازی قومی و کشتار جمعی در افکار عمومی آلمان احساس گسترده ناخوشایندی را همانند مکان‌های دیگر اروپا و آمریکای شمالی به وجود آورد. در این چارچوب بود که دولت آلمان با هدایت وزیر دفاع خود «فولکر روهه» سیاست به‌کارگیری تدریجی ارتش آلمان در عملیات‌های چندجانبه بشردوستانه و مدیریت بحران را پیشنهاد کرد. این تاکتیک‌ها به تدریج افکار عمومی آلمان را برای ایفای نقش خارج از منطقه (حوزه ناتو) نیروهای ارتش آلمان آماده کرد. اولین حکم به قانونی بودن اعزام نیروهای آلمانی به مأموریت‌های نظارت و گشت‌زنی مربوط می‌شد که براساس آن هواپیماهای آلمانی برای اجرای منطقه پرواز ممنوع مَصوب سازمان ملل در بوسنی وارد عمل شدند. همچنین در ژوئن ۱۹۹۴ دادگاه قانون اساسی حکم داد که شرکت ارتش آلمان در عملیات سازمان ملل در سومالی مجاز است، با این استدلال که چنین عملیاتی منطبق با تصمیمات مجلس آلمان در خصوص مأموریت‌های خارج از منطقه ناتو می‌باشد و لذا موضع قانون اساسی نیز با حکم ۱۲ جولای ۱۹۹۴ دادگاه اصلاح شد و اعلام گردید که نیروهای ارتش آلمان می‌توانند در عملیات‌های نظامی خارج از حوزه ناتو تا زمانی که تحت نظارت سازمان ملل عمل می‌کنند با تصویب «مجلس آلمان» اعزام شوند. اصل قانونی این استدلال بند ۲ ماده ۲۴ قانون اساسی بود که در آن به ارتش آلمان اجازه می‌داد در مأموریت‌هایی که همراه با اعضای «نظام امنیت جمعی» باشد مشارکت نماید (Pudget, 2003: 190-191). براساس بند a ماده ۸۷ قانون اساسی نیز وظیفه اصلی نیروهای نظامی آلمان دفاع از کشور است. آلمان همچنین در چارچوب ماده ۵ پیمان ناتو و ماده ۵ قرارداد بروکسل خود را موظف به حمایت از دفاع جمعی کرده است. (Tatsachen ueber Deutschland, 2000: 230)

به دنبال آن رهبران سیاسی آلمان اقدام به تنظیم یک سری معیار برای اعزام نیرو در آینده به خارج از منطقه ناتو کردند. این معیارها بر ضرورت حمایت بین‌المللی شفاف و مشروع، مداخلات چندجانبه، اهداف روشن سیاسی عملیات نظامی، چارچوب محدوده زمانی و مداخله آلمان در فرایند تصمیم‌گیری تأکید داشتند. (Green, 2008: 164) حمایت حزب سبز به رهبری «یوشکا فیشر» از مداخله نیروهای نظامی چندملیتی در جلوگیری از وقوع نسل‌کشی مسلمانان بوسنی توسط نیروهای صرب ضرورت تجدید نظر در اصل عدم خشونت را فراهم کرد. بنابراین

تا اواسط دهه ۱۹۹۰ تغییرات قابل توجه مهمی در تفکر سیاست امنیتی آلمان جریان داشت. اگر چه محدودیت‌های دیپلماسی دسته چک (کمک‌هایی مالی آلمان) و نگرانی‌های عمومی درباره خشونت در بالکان تردیدهایی را به وجود می‌آورد اما اجماع نوینی درباره نقش و هدف ارتش آلمان شروع به شکل‌گیری کرد. اجماع سراسری حزبی درخصوص مداخله بشردوستانه حمایت اکثریت مجلس آلمان را (۵۴۳ رأی موافق در برابر ۱۰۷ رأی مخالف) بدست آورد تا امکان شرکت آلمان در نیروهای چندملیتی تحت هدایت نیروهای ناتو و منطبق با معاهده «دیتون» که در نوامبر ۱۹۹۵ امضاء شد فراهم آید. در واقع جنگ یوگسلاوی و دخالت فعال نظامیان ناتو در عملیات حفظ صلح پس از معاهده دیتون کاتالیزوری کلیدی در مشروعیت بخشی به اعزام‌های خارج از منطقه ارتش آلمان بود. به کارگیری و اعزام ۴۰۰۰ نیروی نظامی به یوگسلاوی بزرگترین عملیات خارج از منطقه در تاریخ ارتش آلمان به شمار می‌آید و لذا علامت مهمی در تحول و تکامل سیاست امنیتی آلمان پس از وحدت می‌باشد. (Pudget, 2003: 189-192)

همسایگی جغرافیایی آلمان با منطقه بالکان به سیل عظیم پناهندگان بالکان که در خلال اوایل سال‌های دهه ۹۰ در آلمان ساکن شدند منجر شد و بی‌ثباتی منطقه‌ای که بعد از فروپاشی یوگسلاوی به وجود آمد همه و همه این نکته را به اثبات رساند که این منطقه در سیاست خارجی آلمان به یک اولویت تبدیل شده است و همین امر به حضور آلمان در حمله هوایی به کوزوو در سال ۱۹۹۹ منتهی شد. (Green, 2008: 164)

علی‌رغم افزایش به کارگیری نیروهای نظامی آلمان در خارج از کشور، با این وجود سیاست خارجی آلمان بر استفاده از قدرت نرم و عدم بهره‌گیری و توسل به زور در پیگیری منافع آلمان تأکید و تمرکز داشته است. آلمان بعد از وحدت همواره سعی کرده است تا فشارهای ناشی از سیاست‌های تطبیقی مؤثر بر این کشور را مدیریت کند تا روش ماهرانه‌ای را که در طول جنگ سرد اتخاذ کرده بود بتواند ادامه دهد و خود را به خوبی با چالش‌های بین‌المللی جدید به‌ویژه بعد از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تطبیق دهد و چشم انداز پیش روی سیاست خارجی خود را طراحی و پیش‌بینی کند اما با این وجود نتوانست راه حلی در مورد عراق که یکی از چالش‌های اصلی در حفظ و تحقق یکپارچگی درون جامعه فرا‌آتلانتیکی می‌باشد ارائه دهد، ولی اصل چند جانبه‌گرایی در آلمان پس از اتحاد به‌عنوان یک اصل محوری برای سیاست خارجی این کشور باقی مانده و در برهه زمانی پس از جنگ سرد هم از تداوم قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشد. (Green, 2008: 159-162)

همچنین مسئله مشارکت آلمان در عملیات‌های نظامی، در کتاب سفید سال ۲۰۰۶ وزارت دفاع آلمان توجیه شده است. در این کتاب ضمن تأکید بر صلح، دموکراسی و همکاری، مبارزه با تروریسم و موضوع جدید

مشارکت آلمان در عملیات‌های نظامی خارج از محدوده (ناتو) و به کارگیری ارتش (کاربرد زور) برای تامین منابع انرژی و مواد خام محوریت خاص پیدا کرده است (Dahl Martinsen, 2010: 161) ولی اطمینان می‌دهد که این حضور نظامی در راستای دفاع از صلح و دموکراسی انجام می‌گیرد. هرچند این واقعیت را نیز به وضوح نشان می‌دهد که تعقیب منافع ملی تا چه حد مورد باز تعریف قرار گرفته است. (Dahl Martinsen, 2010: 175)

در نهایت باید گفت که آلمان در دوره پس از جنگ سرد با تغییر و تحول گسترده در سیاست خارجی و امنیتی خود، امکان به کارگیری نیروی نظامی برای حل بحران‌های بین‌المللی را فراهم کرد که از جمله به حضور فعال این کشور در عملیات ناتو علیه صربستان در سال ۱۹۹۹ و عملیات‌های ناتو و سازمان ملل متحد در افغانستان بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر منجر شد.

حوادث ۱۱ سپتامبر و نقش آلمان در برقراری صلح و امنیت در افغانستان

حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ توجه جامعه جهانی را از اروپا متوجه خاورمیانه ساخت و لذا حملات تروریستی به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک پنتاگون^۱ در واشنگتن، در آلمان نیز احساس شوک و ترس گسترده‌ای را به وجود آورد. این احساس زمانی که آشکار شد بخش زیادی از طراحی این حملات بیرحمانه در آلمان انجام شده است بسیار گسترش یافت، به‌ویژه آنکه مشخص شد حداقل ۳ نفر از تروریست‌ها در هامبورگ زندگی و تحصیل می‌کردند. یک روز پس از حادثه، شرودر صدراعظم وقت آلمان طی سخنانی در مجلس فدرال (بوندستاگ) این کشور گفت: «فردا تاریخ از یازده سپتامبر برای همه ما به‌عنوان روز سیاه یاد خواهد کرد». وی تأکید کرد که «حملات بیرحمانه در نیویورک و واشنگتن علیه کل جامعه متمدن انجام شده است. در نتیجه تکرار می‌کنم جمهوری فدرال آلمان «همبستگی غیرمشروط»^۲ خود را با آمریکا از جمله در اعزام نیروهای نظامی اعلام می‌دارد» (Schroder, 2001: 153) تقاضای وی برای همبستگی بی‌قید و شرط توسط کلیه جناح‌های مجلس آلمان با استقبال مواجه شد. تصمیم بوندستاگ در راستای اهداف ناتو با استناد به ماده ۵ این پیمان، تضمین‌های امنیت دسته‌جمعی پیمان واشنگتن را تسهیل کرد و این تصمیم تأثیری نمادین و سیاسی بسیار مهمی در آلمان داشت. اگرچه پیامدهای عملی آن پیامدهای حاشیه‌ای بودند، اما در مقطع اولیه پس از حملات تروریستی آلمان نقش مهمی در ایجاد و ثبات ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم ایفا کرد و وزیر خارجه وقت آلمان «یوشکا فیشر» شخصیت کلیدی در این زمان بود. وی تلاش کرد تا پاسخ و واکنش دیپلماتیک مشترک اتحادیه اروپا به حملات

1. Pentagon
2. Unconditional Solidarity

تروریستی را پایه‌ریزی و نقش سازمان ملل را علیه تروریسم تقویت کند. تلاش‌های او مکمل فعالیت‌های صدراعظم شرودر گردید که به خاور دور از جمله چین، هند، پاکستان سفر و در راه بازگشت از روسیه دیدار کرد. دولت آلمان همچنین نقش کلیدی در سازماندهی و سرمایه‌گذاری کنفرانسی تحت حمایت سازمان ملل متحد در بُن درباره ایجاد دولت موقت بعد از طالبان در افغانستان ایفا کرد. این کنفرانس رسماً در ۲۷ نوامبر توسط وزیر خارجه فیشر گشایش یافت و با امضای توافقنامه بُن و استقرار حکومت موقت به رهبری «حامد کرزای» به پایان رسید. همچنین حملات تروریستی وحشت‌زایی را در آلمان در خصوص امنیت داخلی و آسیب‌پذیری این کشور در مقابل حملات مشابه برانگیخت. این هراس را موجی از نامه‌های فریبنده آلوده به ویروس سیاه زخم و پیدا شدن شواهدی که نشان می‌داد شبکه القاعده «اسامه بن لادن» ریشه‌های عمیقی در آلمان دارد بسیار تشدید کرد. در این چارچوب «اتوشیلی»^۱ وزیر وقت کشور فدرال به سرعت وارد عمل شد و با اشاره به نگرانی عمومی از امنیت داخلی، تضمین امنیت و آزادی‌های مدنی اساسی را واجب و ضروری دانست و قول داد اقداماتی در این راستا انجام دهد. (از جمله شناسایی و سرکوب گروه‌های تروریستی و مسدود کردن شبکه‌های مالی «القاعده»^۲ و گروه‌های همسو با آن در داخل خاک آلمان). (Pudget, 2003: 198-199) با وجود محدودیت‌های نظامی آلمان، شرودر در مجلس آلمان اعلام کرد: «از آلمان انتظار همبستگی فعال و اقدام مسئولانه می‌رود و در آینده نیز چنین خواهد بود». فرصت برای نشان دادن این همبستگی بی‌قید و شرط در اوایل نوامبر زمانی که رئیس‌جمهور آمریکا «جورج دبلیو بوش» در تقاضایی رسمی از دولت آلمان خواستار پشتیبانی نظامی این کشور شد، فرا رسید. شرودر نیز به سرعت به این تقاضا با اعزام ۳۹۰۰ نفر نیروی نظامی (به‌عنوان بخشی از نیروهای عملیات نجات) پاسخ داد، با این استدلال که این تصمیم در چارچوب همبستگی از پیش اعلام شده از زمان حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک و واشنگتن اتخاذ شده است. شرودر با وجود اعتراض عناصر طرفدار صلح در دو حزب ائتلافی (سبز - قرمز) تصمیم گرفت تا مصوبه بوندستاگ (مجلس فدرال) را برای اعزام نظامیان با رای اعتماد پیوند بزند. رای‌گیری در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۱ انجام شد و نظر دولت با ۳۳۶ رأی در مقابل ۳۲۶ رأی به تأیید مجلس نیز رسید. (Schroder, 2001: 163)

آنچه در این مرحله برای آلمان اهمیت داشت همبستگی خود با ایالات متحده بود و در عین حال می‌خواست به‌عنوان یک شریک برابر با ایالات متحده شناخته شود و در یک برداشت جدید به‌عنوان یک بازیگر مسئول در کنار ایالات متحده حضور داشته باشند در نهایت جنگ و

1. Otto Schily
2. Al'Qaida

نظامی‌گری دیگر در آلمان یک تابو محسوب نمی‌شد (هرسیچ و سیدی، ۱۳۸۸: ۹۲).

آلمان در کنار نیروهای آمریکا، انگیس و فرانسه و تحت سرپرستی سازمان ملل به منظور شکست و برکناری طالبان و آزادسازی افغانستان مشارکت داشت که فعالیت‌هایی از قبیل سوخت‌گیری، حمل بار، ماموریت‌های هوایی، ماموریت‌های نیروهای ویژه، واحد سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی، واحدهای پزشکی، کشتی‌های مامور حفاظت و پاسداری، از جمله خدمات آلمان می‌باشد.^۱ این تصمیم (اعزام نیرو) بزرگترین تصمیم تاریخ آلمان بود چون اعزام گسترده نیروهای نظامی ارتش آلمان را به مناطق عملیاتی خارج از اروپا را در برداشت. این مصوبه حوزه عملیاتی را به عنوان قلمرو گسترده عملیاتی ناتو تعریف کرده بود که خاورمیانه، آسیای مرکزی، شمال آفریقا و دریاهای سرزمینی را شامل می‌شد. این اعزام‌ها حداکثر برای ۱۲ ماه و با هزینه ۱۵ میلیون یورو در سال ۲۰۰۱ و ۱۶۰ میلیون یورو در سال ۲۰۰۲ پیش‌بینی شده بود. لذا تصمیم‌گیری در خصوص اعزام نیروهای ارتش آلمان جهت جنگ با تروریسم، شاخص بسیار مهمی برای سیاست امنیتی و خارجی آلمان به شمار می‌رود. شرودر نیز در سخنانی در مجلس فدرال اظهار داشت «ما آلمانی‌ها که توانسته‌ایم عواقب دو جنگ جهانی را از سر بگذرانیم و آزادی و حق تعیین سرنوشت خود را با کمک و همبستگی دوستان آمریکایی و اروپائیمان بدست آوریم اکنون تعهد و التزام داریم تا مسئولیت‌های جدیدمان را به طور کامل به عهده بگیریم، تأکید می‌کنم که این مسئولیت شامل مشارکت در عملیات‌های نظامی برای دفاع از آزادی و حقوق بشر و استقرار ثبات و امنیت هم می‌شود». (Young Blood, Coleman, 2007: 81)

همچنین یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان، در ملاقات با کمال خرازی وزیر خارجه وقت ایران در بُن با اشاره به اینکه آلمان ریاست گروه حمایت از افغان‌ها را بر عهده دارد اظهار داشت: دولت متبوع من تمام تلاش خود را برای تجهیز کمک‌های بزرگ انسان دوستانه به افغانستان به کار خواهد گرفت. با توجه به حوادث ۱۱ سپتامبر و اینکه افغانستان به صورت پناهگاه القاعده درآمده است نمی‌توان قبول کرد که اجازه داده شود خطری بزرگ علیه جامعه جهانی از داخل افغانستان سرچشمه بگیرد و فاجعه به وجود آورد (رحمانی، ۱۳۸۴: ۱۱۸-۱۱۷).

با این وجود اگر چه دولت آلمان به طور کامل متعهد شد تا در مبارزه نظامی ایالات متحده علیه القاعده از آن کشور حمایت کند اما در این راه احتیاط‌های عمده‌ای نیز دربارہ گستره جنگ با تروریسم انجام داد. این اختلافات به‌ویژه پس از سخنرانی محور شرارت «جورج دابلیو

۱. خدادوست، جبار (۱۳۹۱/۰۴/۱۸)، «آلمان و همگرایی اروپا-۱»، خبرگزاری مهر، <http://www.mehrnews.com>

بوش^۱ در ژانویه ۲۰۰۲ آشکار شد وقتی که وی اعلام کرد: «جنگ ما علیه تروریسم تازه آغاز شده است» و از محورشرارتی نام برد که شامل ایران، عراق و کره شمالی می‌شد. این دولت‌ها متهم به گسترش سلاح‌های کشتارجمعی بودند و در مورد ایران و عراق حمایت از تروریست‌ها هم وجود داشت. در قدم اول خواست و تمایل دولت بوش گسترش حوزه جنگ با تروریسم از طریق انجام حملات پیشگیرانه علیه عراق بود که به‌طور گسترده در رسانه‌های گروهی آلمان محکوم شد و فیشر وزیر خارجه آلمان آشکارا ناراضی خود را نسبت به این بلند پروازی‌های آمریکا ابراز کرد. لذا این اختلافات، بحران بزرگی را در مناسبات دو طرف ایجاد کرد. (Pudget, 2003: 201-202) از آنجا که منطقه خاورمیانه در صدر اولویت‌های آلمان قرار دارد و ثبات منطقه خاورمیانه یک هدف اصلبرای آلمان است، این کشور از تهاجم آمریکا به عراق انتقاد و برعواقب و آثار منفی این اقدام بر ثبات منطقه‌ای تأکید کرد (گرین، ۱۳۹۰: ۲۱۰). ضمن اینکه مخالفت با حمله نظامی به عراق در ۲۰۰۳ آشکار ساخت که آلمان دیگر چندان رغبتی ندارد در راستای انجام تغییرات مدنظر ایالات متحده در خاورمیانه از زور استفاده نماید. (Schreer, 2009: 385)

یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل عدم همکاری اروپا و فرانسه و آلمان با آمریکا در موضوع عراق اهمیت منافع ملی می‌باشد که سهم آلمان از ۲۰۰ میلیون یورو اتحادیه اروپا در بازسازی عراق ۴۴/۶ میلیون یورو بود (خدادوست، ۱۳۹۱)^۲. همچنین بحران عراق با به نمایش گذاشتن ناتوانی اروپا باعث به حاشیه راندن این اتحادیه در مداخلات بین‌المللی نیز شد (شیرغلامی، ۱۳۸۲: ۲۰). البته شرودر پس ازانتخاب مجددش در تلاش برای بازسازی و اصلاح گذشته اولین سفرخارجی خود را نه به پاریس (به‌طور سنتی هر صدراعظم جدید انجام می‌داد) بلکه اولین سفر خود را به لندن انجام داد تا از این طریق به بازسازی و اصلاح رابطه بین آمریکا و آلمان پردازد. آلمان همچنین به فراهم کردن حمایت‌های لجستیکی و دیپلماتیک از اقدام آمریکا علیه عراق متعهد شد و همچنین پذیرفت به‌عنوان ملتی پیشرو در قالب نیروهای حافظ صلح بین‌المللی (ایساف) به افغانستان نیز نیرو اعزام کند. (Pudget, 2003: 202) شورای امنیت نیز، قطعنامه ۱۳۸۶ را در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ با هدف اعزام نیروهای امنیتی ایساف به افغانستان را به تصویب رساند که بر اساس آن نیروهای ایساف باید از حکومت جدید افغانستان محافظت می‌کردند و در پایتخت افغانستان و یا در حوالی آن مستقر می‌شدند. (هرسیچ و سیدی، ۱۳۸۸: ۹۵-۹۴). طبق ماده ۲۴ منشور سازمان ملل متحد شورای امنیت مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به

1. George W. Bush

۲. خدادوست، جبار (۱۳۹۱/۰۴/۱۸)، "آلمان و همکاری اروپا-۱"، خبرگزاری مهر.

<http://www.mehrnews.com>

عهده دارد و بر اساس ماده ۳۹ تشخیص شرایط تهدید بر علیه صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوزکارانه بر عهده این شورا می‌باشد. لذا بر اساس ماده ۴۰ نیز به منظور جلوگیری از وخامت اوضاع می‌تواند از طرف‌های ذینفع بخواهد اقدامات موقتی که این شورا ضروری و یا مطلوب تشخیص می‌دهد انجام دهند. همچنین بر اساس ماده ۴۱ منشور می‌تواند اقدامات غیر نظامی مانند قطع روابط اقتصادی و ارتباطی اتخاذ نماید و یا بر طبق ماده ۴۲ دست به اقدامات نظامی در جهت برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌الملل بزند (آقایی، ۱۳۷۵: ۱۵۲-۱۵۱).

از این‌رو مجلس فدرال آلمان نیز در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ با اعزام نیروهایی در چارچوب ماموریت نیروهای حافظ صلح و امنیت بین‌المللی سازمان ملل متحد (ایساف) به افغانستان موافقت کرد (گرین، ۱۳۹۰: ۲۱۰). همچنین صدراعظم آلمان گرهارد شرودر در کنفرانس مونیخ اظهار نمود: «جنگ علیه تروریسم فقط از لحاظ نظامی توصیف نمی‌شود بلکه جوانب دیگری مانند دموکراسی، دولت قانونمند و حقوق زنان را هم در بر می‌گیرد که در این موارد از اهمیت زیادی برخوردارند»^۱.

بنابراین به نظر می‌رسد تروریسم به‌عنوان یک تهدید واقعی برای امنیت ملی آلمان مطرح است و آلمان تصمیم گرفته تا با یک رویه ضد تروریستی تهاجمی با این خطر روبرو شود و لذا تلاش این کشور تا کنون با موفقیت خوبی همراه شده است. کشور آلمان عضو تمامی کنوانسیون‌ها و پروتکل‌های مرتبط با مسئله تروریسم سازمان ملل می‌باشد و نقش عمده‌ای در تلاش‌های چندجانبه برای جلوگیری از تهدیدهای تروریستی برآمده از افغانستان بازی کرده است. (Young Blood Coleman, 2007: 80-81)

لذا در راستای مبارزه با تروریسم و برقراری صلح و امنیت، در فوریه ۲۰۰۳ آلمان و هلند به‌طور مشترک رهبری این ماموریت سازمان ملل را از ترکیه گرفتند و شش ماه بعد نیز هدایت ماموریت برعهده ناتو قرار گرفت. همچنین دولت آلمان آموزش پلیس افغانستان را برعهده گرفت و در اصلاحات و بازسازی دولت ساقط شده افغانستان فعالیت داشت و همچنین به هماهنگی کردن بخش‌های مختلف در دولت آلمان در رابطه با انجام فعالیت‌های چند ملیتی ملل پیش‌رو پرداخت. از آنجا که براساس تصمیم شورای امنیت با قطعنامه ۱۵۱۰ حوزه ماموریت ایساف فراتر از کابل گسترش یافت مجلس ملی آلمان نیز در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۳، این مسئله را تایید کرد. که طی آن یک تیم باسازی به رهبری آلمان درقندوز مستقر شد و ۴۵۰ سرباز در فرآیند بازسازی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شرکت کردند، بعد از اینکه شورای امنیت حیطه ماموریت نیروهای

1. Muenchener Konferenz fuer sicherheitspolitik", (4/2/2004), Available at: www.bundesregierung.de

حفاظتی را از لحاظ جغرافیایی گسترش داد. در پایان سال ۲۰۰۳ نیز آلمان تیم باسازی منطقه‌ای را به قندوز و فیض آباد اعزام کرد. همچنین در جلسه سران ناتو در استامبول در ژوئن ۲۰۰۴، آلمان با گسترش منطقه ماموریت در شمال افغانستان موافقت کرد (هرسیچ و سیدی، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۵). تیم باسازی منطقه‌ای آلمان نه فقط در تشکیل پلیس بلکه در سایر زمینه‌ها نیز مانند مبارزه با مواد مخدر و مبارزه با تروریسم و همچنین در رسانه‌های عمومی و جمع‌آوری اطلاعات در زمینه‌های سیاسی و نظامی فعالیت داشت. به‌عنوان کمک‌های مؤثر سریع، آلمان برنامه‌هایی را در راستای کمک‌های بشر دوستانه و کمک‌های غذایی و کمبودها و کمک‌های مربوط به آوارگان مورد حمایت قرار داد. در ماه می ۲۰۰۴ به ابتکار آلمان یک کنفرانس بین‌المللی برای باسازی پلیس افغانستان در دوحه تشکیل شد که شرکت کنندگان در آن موظف به انجام ماموریت‌های طولانی مدت در افغانستان شدند. در چارچوب دولت‌سازی در افغانستان، سیاست امنیتی آلمان برای باسازی و تقویت جامعه مدنی خواهان رعایت حقوق اقلیت‌ها به‌ویژه حقوق زنان بود. بعد از آنکه قطعنامه ۱۳۷۸ شورای امنیت به تصویب رسید دولت آلمان نیز از تلاش‌های سازمان ملل متحد پشتیبانی کرد و وزیر خارجه آلمان از یک پشتیبانی بزرگ بین‌المللی خبر داد که آلمان قصد دارد با ۲۵۶ میلیون مارک برای انجام کمک‌های بشر دوستانه و باسازی افغانستان مشارکت کند (هرسیچ و سیدی، ۱۳۸۸: ۹۸-۹۶).

با این همه اگرچه آلمان سومین متحد آمریکا در افغانستان است، اما از اینکه در عملیات نظامی ضد طالبان نقش چشمگیری نداشته مورد انتقاد است. نظامیان آلمانی در مناطق کم‌خطر افغانستان در شمال این کشور حضور دارند اما درگیری‌های نیروهای خارجی بیشتر در جنوب است (خبرگزاری دری، ۲۲/۰۸/۱۳۹۰) و تنها ۳ درصد حملات طالبان در منطقه نیروهای آلمانی تاکنون رخ داده است (خبرگزاری فارس، ۲۴/۰۸/۱۳۹۱).

از طرفی اکثر سیاستمداران و عموم مردم آلمان هنوز نتوانسته‌اند با نقش نظامی آلمان که از سال ۱۹۹۴ پذیرفته است کنار بیایند. (Kaim, 2008: 617) طبق نظر سنجی موسسه پژوهشی یوگا در آلمان تقریباً ۶۸ درصد شرکت کنندگان در نظر سنجی مخالف حضور نیروهای آلمانی در افغانستان هستند و تنها ۲۳ درصد موافق و ۹ درصد هم نظری نداشتند (همشهری آنلاین، ۱۳۹۱). البته مردم آلمان از حضور نیروهای آلمانی در افغانستان حمایت می‌کنند، مشروط به آنکه وظیفه آنها ادامه تلاش‌های باسازی در افغانستان باشد و نه مشارکت در جنگ. (Kaim, 2008: 614)

مخالفت مردم آلمان با درگیری‌های نظامی، چه توسط نیروهای آلمانی و چه به‌وسیله نیروهای متحدین، نشانگر عدم تمایل آنها به قربانی کردن صلح پایدار در راه کسب منافع کوتاه مدت است. علی‌رغم تلاش‌های بعمل آمده مبنی بر اینکه آلمان باید صبر و شکیبایی نشان دهد

تا مأموریت محوله در افغانستان به سرانجام برسد، اما مردم آلمان قانع نمی‌شوند. (Snyder, 2011: 194) با این حال آلمان با ۴۸۰۰ نفر نیروی نظامی در افغانستان پس از آمریکا و انگلیس سومین کشور است که بیشترین نیرو را در افغانستان داشته، اما قرار شده تا پایان سال ۲۰۱۴ تمامی نیروهای خارجی از جمله نیروهای آلمانی خاک افغانستان را ترک کنند (خبرگزاری دری، ۲۲/۰۸/۱۳۹۱). آلمان همچنین کمک‌های قابل توجهی به بازسازی افغانستان و همچنین آموزش نیروهای پلیس افغانستان کرده است و قرار است پس از سال ۲۰۱۴ نیز به این امر متعهد باشد. (Young Blood Coleman, 2007: 81)

فرا تر از آن و همزمان با خروج تدریجی نیروهای خارجی از افغانستان، توافق شده است روند انتقال مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای ارتش و پلیس این کشور نیز انجام شود. اما با وجود برخی اختلاف‌ها بین اروپا و آمریکا در مسئله افغانستان، به نظر می‌رسد از ابتدای سال ۲۰۱۲ سیاست کلی اتحادیه اروپا (از جمله آلمان) و انعقاد قراردادهای امنیتی و بازآموزی در افغانستان از سوی نیروهای ائتلاف به نحو چشمگیری تابع خطوط کلی سیاست خارجی واشنگتن باقی مانده است (ثانی، ۱۳۹۱: ۳۵). همچنین در ۲۶ می ۲۰۱۲ مجلس نمایندگان افغانستان پیمان استراتژیک کابل- واشنگتن را با اکثریت آراء تصویب کرد، که با تصویب این پیمان حضور دراز مدت آمریکا در افغانستان حتی پس از خروج کامل همه نیروهای خارجی امکان پذیر خواهد بود (شهبواری، ۱۳۹۱: ۷۳).

علاوه بر این در کنفرانس مسائل افغانستان که در ۸ جولای ۲۰۱۲ در توکیو برگزار شد، جامعه بین‌المللی متعهد شد تا پایان سال ۲۰۱۵ مبلغ ۱۶ میلیارد دلار برای بازسازی ساختارهای مدنی افغانستان هزینه کند که سهم آلمان در این میان سالیانه ۴۳۰ میلیون یورو می‌باشد. "گیدو وستروله" وزیر خارجه (اسبق) آلمان نیز در حاشیه این کنفرانس اظهار داشت کمک‌های آلمان برای بازسازی مجدد افغانستان صرفاً شامل کمک‌های مالی نمی‌شود، بلکه ما تلاش داریم این کشور بتواند بر امور خود مسلط شود و در مبارزه علیه تروریست‌ها موفق باشد.^۱ در مجموع می‌توان گفت با وجود مشکلات فراوان، با توجه به اینکه پارلمان آلمان (در سال ۱۹۹۴) حضور نیروهای نظامی این کشور را در افغانستان با سه هدف اساسی تضمین امنیت، تسهیل در اقدامات بازسازی افغانستان و کمک به آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی افغانی در واکنش به حملات تروریست‌ها تصویب کرد، دولت این کشور نیز در راستای اهداف فوق به دنبال انجام مأموریت‌های بشردوستانه در افغانستان، ایفای نقش کلیدی در ایساف و همزمان به دنبال

1. (2012), "Wiederaufbau Afghanistans Weiter Unterstuetzen", Available at... http://www.bundesregierung.de_content/de/artikel/2012/07/2012-07-09_afghanistan-weiter-unterstuetzen.html?nn=392318.

حضور فعال در ناتو و مشارکت گسترده در عملیات‌های آن بوده است. (Snyder, 2011: 187-) آلمان همچنین به دنبال ارائه تصویری از خود در نظام بین‌الملل است که آن را از سایر دول غربی متمایز سازد. اگر این تمایز در گذشته در قالب غیر استعمارگرا بودن سیاست خارجی آلمان جلوه‌گری می‌کرد هم‌اکنون این کشور در قالب صادرات تکنولوژی‌های برتر و معتبر، تکیه بر نقش سازمان‌ها و مذاکرات بین‌المللی در برقراری صلح، ترویج اصل عدم توسل به زور حتی در بحرانی‌ترین شرایط بین‌المللی، مقاومت با یک‌جانبه‌گرایی‌های بین‌المللی آمریکا در قضایایی همچون عراق ۲۰۰۳ و لیبی ۲۰۱۱ تصویری از خود ساخته است که موجب افزایش اعتماد دیگر کشورها از جمله چین و روسیه به آن در مقایسه با سایر دول غربی شده است (کیانی، ۱۳۹۱: ۱۶۰-۱۵۹).

در نهایت به نظر می‌رسد فعالیت آلمان در مسائل کوچک و بزرگ بین‌المللی از جمله بحران افغانستان حکایت از آن دارد که در خط و مشی سیاسی آلمان اعتماد به نفس جدیدی به چشم می‌خورد و آلمان کاملاً آماده است تا در عرصه جهانی با به عهده گرفتن مسئولیت‌های بیشتر و مهم‌تری در حفظ صلح و امنیت جهانی مشارکت فعال‌تری داشته باشد. لذا همکاری گسترده آلمان با سازمان ملل متحد در بحران افغانستان با توجه به قدرت و توان بالای اقتصادی که دارد و نقشی که در راستای انجام اهداف این سازمان می‌تواند ایفا نماید اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند.

نتیجه

آلمان در ابتدای دوره پس از جنگ سرد به‌عنوان یک قدرت مدنی و غیر نظامی شناخته می‌شد، اما بحران یوگسلاوی در دهه ۱۹۹۰ منجر به ترسیم دوباره دکترین امنیتی آلمان شد و مقدمه‌ای گردید تا در مداخلات بین‌المللی و ایجاد صلح مشارکت فعال نماید. یکی از مهم‌ترین تحولات آلمان در دوره بعد از وحدت و پایان جنگ سرد در حوزه سیاست خارجی و امنیتی این کشور رخ داده است. این تحول در زمینه استفاده از نیروی نظامی (از طریق اصلاح قانون اساسی) به‌عنوان ابزار پیشبرد اهداف سیاسی است که با باز تعریف مفاهیم نقش سیاست خارجی آلمان و با تأکید فزاینده بر مسئولیت آلمان برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی همراه و این تغییر سیاست در جنگ‌ها و بحران‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ اتفاق افتاد، کاملاً آشکار می‌باشد.

اقدامات آلمان به‌ویژه در بحران ۱۹۹۹ کوزوو این تغییرات جدی را نشان داد و این مسئله را نمایان ساخت که این کشور دیگر به مانند دوره جنگ سرد صرفاً به ایفای نقش اقتصادی اکتفاء نخواهد کرد و از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را خواهد نمود تا بتواند در تحولات

سیاسی - امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا و همچنین محیط بین‌الملل در چارچوب سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا، ناتو و سازمان ملل متحد با هدف برقراری و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نقش فعال‌تری به عهده گیرد. لذا می‌توان حمایت‌های جدی آلمان از روند تقویت سازمان امنیت و همکاری اروپا، همکاری گسترده در برنامه‌های ناتو، سیاست مشترک امنیتی - دفاعی اروپا و همکاری فعالانه با سازمان ملل متحد را در این راستا قلمداد کرد. همچنین وقوع تغییرات عمده در سیاست‌های بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نخبگان سیاست خارجی آلمان را بار دیگر به بازتعریف دوباره از مواضع‌شان در قبال واکنش ایالات متحده به مقوله تروریسم جهانی ترغیب نمود. اگر چه از زمان حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ایالات متحده، نقض این اصل محوری که استفاده از نیروی نظامی نباید به‌عنوان ابزاری در جهت تأمین سیاست خارجی آلمان مورد استفاده قرار گیرد، چالش بزرگی برای سیاستمداران سیاست خارجی آلمان به‌وجود آورد، اما آلمان برای گریز از این چالش‌ها به چارچوب سنتی نهادهای چند جانبه مانند ناتو و سازمان ملل متحد روی آورده است. علی‌رغم افزایش به‌کارگیری نیروهای نظامی آلمان در خارج از این کشور و به‌ویژه در افغانستان، سیاست خارجی آلمان همچنان بر استفاده از «قدرت نرم» و عدم بهره‌گیری و توسل به زور در پیگیری مسائل بین‌المللی و تأمین منافع ملی آلمان تأکید و تمرکز داشته است، امری که مورد توجه خاص مردم آلمان نیز می‌باشد.

در بحران افغانستان در مرحله نخست، آنچه که برای آلمان اهمیت داشت همستگی بی‌قید و شرط با آمریکا براساس پیمان ناتو و مبارزه با تروریسم بود که این امر نیز صرفاً شامل افغانستان نمی‌شد. هرچند حضور و مشارکت فعال آلمان در افغانستان در چارچوب ناتو و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد (ایساف) به از بین بردن کامل تروریسم منجر نشده اما توانسته است به توانمندسازی دولت افغانستان، بازسازی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و برقراری آرامش نسبی در این کشور کمک کند. علاوه بر آن، آلمان توانسته است به‌عنوان عضو مؤثر و مسئولیت‌پذیر در جامعه بین‌الملل نقش مهمی در عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد ایفا کرده و بیش از گذشته خود را به‌عنوان کشوری که می‌بایست عضو دائم شورای امنیت شود، مطرح نماید.

باید به این نکته مهم توجه نمود که حضور آلمان در افغانستان علاوه بر مسائل بشردوستانه و تلاش برای برقراری صلح و امنیت، در راستای رونق اقتصادی و تأمین منافع ملی این کشور نیز می‌باشد، چراکه ناامنی و تروریسم به منافع آلمان و اقتصاد تجارت محور این کشور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی لطمات جبران‌ناپذیری می‌زند. لذا این کشور سعی دارد از طریق

سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد، ناتو و اتحادیه اروپا نقش خود را در عرصه مسائل بین‌المللی از جمله در برقراری و حفظ صلح و امنیت پُرنگتر نماید تا ضمن ارائه چهره‌ای موجه از آلمان در سطح بین‌الملل، به تامین و حفظ هر چه بیشتر منافع‌اش نیز کمک کند.

Archive of SID

منابع

الف) فارسی

کتاب

- آقایی، سید داود، (۱۳۷۵)، *نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی*، تهران: انتشارات پیک فرهنگ.
- برچیل، اسکات و دیگران، (۱۳۹۱)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌اله طالبی آرانی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۲)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ پنجم.
- رحمانی، علی (۱۳۷۹)، *کتاب سبز: آلمان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- رحمانی، علی (۱۳۸۴)، *منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- کالینز، آلن، (۱۳۹۲)، *مطالعات امنیتی معاصر*، ترجمه سید دادود آقایی و علیرضا ثمودی، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی.
- کلودزیچ، ادوارد، (۱۳۹۰)، *امنیت و روابط بین‌الملل*، ترجمه نادر پورآخوندی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گریفیتس، مارتین. روج، استیون و سولومون، اسکات، (۱۳۹۳)، *پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب، چاپ اول، تهران: نشرنی.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- نقیب زاده، احمد، (۱۳۸۲)، *اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز*، تهران: نشر قومس.
- وزارت امور خارجه آلمان، (۲۰۰۳)، *نگاهی به آلمان امروز*، برلین: انتشارات وزارت خارجه آلمان.
- وزارت امور خارجه آلمان، (۲۰۰۸)، *نگاهی به آلمان امروز*، برلین: انتشارات وزارت خارجه آلمان.

مقالات و سایت‌ها

- ثانی، معصومه، (۱۳۹۱)، «موضوع‌های کلیدی در روابط فرا‌آتلانتیکی: گرداب وابستگی»، همشهری دیپلماتیک، آذر ماه، شماره ۶۶.
- خدادوست، جبار، (۱۳۹۱/۰۴/۱۸)، «آلمان و همگرایی اروپا-۱»، خبرگزاری مهر. <http://www.mehrnews.com>
- خدادوست، جبار، (۱۳۹۱/۰۴/۱۹)، «آلمان و همگرایی اروپا-۲»، خبرگزاری مهر. <http://www.mehrnews.com>
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال پنجم، شماره هشتم، بهار و تابستان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۱/۰۸/۲۲)، «دیدار غیر منتظره وزیر دفاع آلمان از افغانستان»، خبرگزاری دری.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، «رأی به تمدید حضور آلمان در افغانستان»، همشهری آنلاین. <http://dary.ir.ib.i>
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۰/۰۸/۲۲)، «سفر وزیر دفاع آلمان به افغانستان»، خبرگزاری دری. <http://dary.ir.ib.ir>
- شهبواری، مهدی، (۱۳۹۱)، «گاه‌شمار حضور آمریکا در افغانستان: سرزمین اضطراب»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۱، تیر ماه.
- شیر غلامی، خلیل (۱۳۸۲)، «بحران عراق: دگرگونی در روابط فرا‌آتلانتیک»، نشریه رویدادها و تحلیل‌ها، خرداد ماه.
- کیانی، داود، (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی آلمان در ژئوپولیتیک نوین بین‌المللی»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، شماره ۳، پاییز.
- گرین، سایمون، (۱۳۹۰)، «قرن ۲۱ و راهبرد جدید سیاست خارجی و امنیتی آلمان: به دنبال محوریت»، تلخیص و ترجمه جبار خدادوست و محمد همتی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۵۸، اسفند.
- گرین، سایمون، (۱۳۹۱/۰۸/۲۴)، «موضوع خروج نظامیان آلمان از افغانستان»، خبرگزاری فارس. www.farsnews.com
- هرسیچ، حسین و سیدی، مریم، (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی آلمان در دو بحران افغانستان و عراق»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، بهار.

ب) منابع لاتین

Books

- Duffield, J, (1998), *Political Culture*; International Institutions and German Security after Unification, Stanford,CA: Stanford University Press.
- Green, Simon.and Dan.Hough, Alister.Miskimmon, Graham.Timmins, (2008), *The Politics of the new German*, London: Routledge.
- Pudget, Stephen, (2003), *Development in German politics*3, Duke University Press: Durham.
- , *Tatsachen ueber Deutschland*, (2000), herausgegeben vom Presse und Informationsamt der Bundesregierung, Frankfurt/Main: Societaets-Verlag.
- Young Blood Coleman, Denis, (2007), *Country watch review: Germany*, Houston.

Articles & Websites

- Dahl Martinsen, Kaare, (2010), "National interests in German Security white Books", *National Identities*, Vol. 12, No. 2, June.
- Hellmann, Gunther., (2011), "Deutschlands neue Rolle in der Welt und wie sie zu gestalten waere, Available at... <http://www.internationalepolitik.de>.
- Kaim, Markus, (2008), "Germany, Afghanistan and the future of NATO", *International Journal*, Summer.
- "Muenchener Konferenz fuer Sicherheitspolitik", (4/2/2004), Available at... www.bundesregierung.de.
- Schreer, Benjamin, (2009), "A new Pragmatism", *International Journal*, Spring.
- Schroder,G, (2001), "statsment by the Germany Chancellor Gerhard Schroeder to the German Bundestag", *Transatlantic Internationale politik*, Vol. 2, No. 4,11. October.
- Snyder, S. Elizabeth, (2011), "Possibilities for peace: Germanys Transformation of a Culture of War", *Journal of sociology & social welfare*, Vol..XXXVIII, No.2.
- -----, (2012), "Wiederaufbau Afghanistans Weiter Unterstuetzen", Available at... <http://www.bundesregierung.de/content/de/artikel/2012/07/2012-07-09-afghanistan-weiter-unterstuetzen.html?nn=392318>
- DOC.ST/ADM/SER>B668, Available at... <http://www.mofa.go.jp/policy/un/reform/pamph0503.pdf>.